

ترجمه منظوم ۶۵ حدیث از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام - حافظ محمدسعید هندی، حسین متقی  
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه  
سال یازدهم، شماره ۴۴ «ویژه حدیث»، پاییز ۱۳۹۳، ص ۱۵۵-۱۶۶



## ترجمه منظوم ۶۵ حدیث از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

حافظ محمد سعید هندی (سده ۱۲)

به کوشش: حسین متقی \*

چکیده: این گفتار، ترجمه منظوم فارسی ۶۵ حدیث از کلمات قصار امیرالمؤمنین علیه السلام در اخلاق و مواعظ را در بر دارد که حافظ محمد سعید هندی شاعر سنی هندی قرن ۱۱ و ۱۲ به شعر فارسی برگردانده است. و برای نخستین بار، از روی نسخه خطی موجود در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی قم به چاپ می‌رسد.

کلیدواژه‌ها: امیرالمؤمنین علیه السلام - کلمات قصار / هندی، محمد سعید / شعر فارسی ° سده ۱۱ و ۱۲.

---

\*. پژوهشگر متون کهن و دانشجوی دکتری مطالعات شیعی در دانشگاه ادیان و مذاهب hosseinmottaqi@gmail.com

ترجمه منظوم فارسی ۶۵ حدیث از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سروده حافظ محمدسعید بن کرم الله هندی (زنده به سال ۱۱۱۲هـ) می باشد.

این اثر منظوم گزیده‌ای از احادیث و کلمات نورانی مولی الموحّدین، امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی طالب علیه آلاف التحية و الثناء است که به ترتیب الفبایی آغاز حدیث مرتب شده و آنگاه شاعری سنی از اهالی هندوستان در قالب «دوبیتی»، به نظم درآورده است. اصل دست نویس این ترجمه منظوم (الفبایی) ذیل مجموعه‌ای با عنوان منتخب گفته‌های حکما به شماره «۶۶۳۱» در ضمن برگ‌های «۱۸۲ الف-۱۹۲ الف»، در کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی (ره) در قم نگهداری می‌گردد. نسخه حاضر به جهت منحصر بفرد بودن آن، علاوه بر وجود برخی اغلاط در نگارش ابیات، برخی عبارات آن ناخواناست و همچنین از نظر فن عروضی و صنعت بدیع در زبان فارسی نیز دارای ضعف و اشکالات اساسی است؛ اما نکته‌ای که نباید در مطالعه این نوشتار از نظر دور داشت، این است که اشعار مذکور سروده‌های یک هندی تبار است که آگاهی‌های اندکی از زبان و ادب فارسی داشته است و عبارات وی گواه این است که شاعر در سرودن این ابیات به تکلف افتاده است! به هر تقدیر میزان عشق و ارادت به مولی امیرالمؤمنین علیه السلام را نباید صرفاً با دیدگاه ادبی سنجید، چنان که ملای رومی گوید:

ما درون را بنگریم و حال را      نی برون را بنگریم و قال را

بی‌تردید، کسانی که با زبان حال خود مخلصانه و عاشقانه درباره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قلمی زده یا قطعه‌ای سروده‌اند، مورد لطف و عنایت حضرت قرار داشته‌اند و نکته کلیدی و رمز توفیق انسان‌های مخلص، دقیقاً همین مسأله است. لذا به نظر می‌رسد این‌گونه آثار، بایستی بدون هیچ پیش داوری، چاپ و منتشر گردند. نکته

پایانی اینکه، احادیث حاضر، کلماتی حکمت‌آمیز و اخلاقی‌اند که نوعاً مشهورند و در منابع حدیثی شیعه و سنی، نقل گردیده است و به همین جهت، در این وجیزه عجزالتاً احادیث، بدون مصدر آمده‌اند؛ امید است انشاءالله دانشجویان و محققان جوان تازه نفس، به غنای این نوع آثار بیفزایند.

### متن رساله

بعضی از کلام سعادت انجام حضرت خلافت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه:

(۱) ایمان المرء يعرف بإيمانه:

هست نجات ابد از راستی  
وز ازل از راستی آمد صفا  
زانکه ز آئینه میهمان راست  
شاهد ایمان بنماید لقا.

(۲) إخوان هذا الزمان جواسيس العيوب:

هر که درین عصر برادر شود  
در دلش ایدوست نه بینم صفا  
دمبدم اندر تو نهران عیب جو  
با تو عیان در ره مهر و وفا.

(۳) أخوك من واساك في الشدائد:

کرده بعالم محک دوستی  
شدت احوال حکیم قضا  
اوست برادر که بدشواریت  
یار بود از تو نباشد جدا.

(۴) إخفاء الشدائد من المروءة:

گر بتو سختی رسد از روزگار  
فشاش مکن پیش کسی هیچ جا  
نیست مروءت که شکایت بری  
بردر مخلوق خدا از خدا.

(۵) آخر الظلم وخيمة:

راه خطرناک دراز است بیش  
چون سبک ای رسی آسان ولا  
وانکه نهد برسر خود بار ظلم  
می فتد آخر بگـرانی ز پا.

۶) استراحة النفس في اليأس:

روی دل او رو بسوی خدا  
یافته از بند رذالت رها.

هر که شد از خلق خدا ناامید  
ماند در آسایش جان جاودان  
۷) البأس من خوف الذلّ في الذلّ:

آدمی از خوف زلالت دلیل  
قول علی هست برایت دلیل.

می شود از حکم خدای جلیل  
ور بتو وسواس بود در سخن  
۸) بشرّ نفسك بالظفر بعد الصبر:

در هم و غم نیست تو را اضطراب  
زانکه پس از صبر بود فتح باب.

باد بشارت بتو گر صابری  
صبر کلید در مقصود و آن  
۹) بشاشة الوجه عطية ثانية:

با رخ خندان کن و با خوی خوب  
از در غفّار جمیع الذنوب.

گر تو عطائی کنی از بهر حق  
تا بدو خندان بود آن بخش تو  
۱۰) بكاء المرء من خشية الله قرّة عين:

گریه کنان گشته بدنی برآب  
ناظر غفّار بروز حساب.

دیده مردم که ز خوف خدا  
سرو رویش از روح شود چون بود  
۱۱) برک، لا تبطله بالمنة:

موجب اجرست بدرگاه ربّ  
تار شود منتّ و نیکی حطب.

نیکی ات ایدوست که بی منتّ است  
از عمل خـود نهی ار منتّی  
۱۲) باقی العمر لا قيمة لها:

بر سر سنگی مکن آن را خراب  
رخت پشیمانی روز حساب.

باقی عمر تو در بی بهاست  
ور بسفالش فـروشی، خری

۱۳) تدارك في آخر العمر ما فاتك في أوله:

زود بجا آر بیابان عمر  
هست بهر کس در حق وا، اگر  
۱۴) التغافل عن المکره توفّره:

هست فراموشیت از ناخوشی  
ور تو بهر ما آید به تگ  
۱۵) نثّ إحسانك بالاعتذار:

چون بکس از دست تو نیکی رسد  
تا بدو چندان شود آن نیکیت  
۱۶) جولة الباطل ساعة و جولة الحقّ إلي الساعة:

سعی تو در وادی بیهودگی  
ور بره راست تو جولان کنی  
۱۷) حدة المرء تهلكة:

ناقه نفس تو بسی سرکش است  
برطرف بر هلاکت نرو  
۱۸) حلم المرء عونه:

بسر سر خود تاج تحمل بینه  
باش بهر کار، دلا بردبار  
۱۹) حرّم الوفاء علی من لا أصل له:

بسر ندهد تا به ابد شاخ بید  
در ازل آنکس که بخلق کریم  
تند مرو گرز ز منت باورست  
زانکه تحمل همه جا یاور است.  
بوی گل از خرمن حنظل مجو  
نیست قرین هست وفا دور ازو.

(۲۰) خیر الأصحاب من یدلک علی الخیر:

راه خطرناک دراز است پیش  
 هر که ترا در ره نیکوی برد  
 (۲۱) خف الله، تأمن من غیره:

بر همه عالم متصرف خداست  
 گـر طلبی از همه عالم امان  
 (۲۲) خیر المال، ما أنفق فی سبیل الله:

گر شود اسراف، وبالست مال  
 بهر خدا آنچه تصرف کنی  
 (۲۳) خالف نفسک، تسترح:

دشمن دینست یقین در کمین  
 باش باو دشمن و تابع مباش  
 (۲۴) خیر من کمالات النفس، حُسن الخلق:

خوبی خُلق است کمالات نفس  
 گر بتو مشکل بود اندر سخن  
 (۲۵) خلیل المرء، دلیل عقله:

یار، که همکاسه نیکان بود  
 رتبه عقل تو، ز مردم خفیست  
 (۲۶) دلیل عقل المرء، قوله و دلیل أصله، فعله:

گوهر عقل و دُرِ اصل ای عزیز  
 رتبه عقل تو نماید سخن  
 در صدف سینه انسان که دید  
 وز عملت اصل تو گردد پدید.

۲۷) دُم علي كظم الغيظ، تحمد عواقبك:

رونق بازار خرد بشکند  
غصه فرو خوردنت ار عادتست  
غصه چو بر دل بفرامش شود  
آخر کار تو ستایش شود.

۲۸) دولة الارذال، آفة الرجال:

روزی بیش و کم بر نیک و بد  
آفت مردان بود اندر جهان  
جملگی از مخزن حکمت رسد  
سفله چو بر مسند دولت رسد.

۲۹) دار من جفاک تخجیلاً:

دست زن ای دوست بدامان صلح  
تا شود او با رخ پر چین خویش  
بر تو چو کس جور و جفائی نمود  
از لب شیرین تو شرمنده زود.

۳۰) ذکر الاولیاء، ینزل الرحمة:

گر طلبی رحمت پروردگار  
یاد محبان خدا میکند  
یاد کن احباب خدا بشمار  
رحمت خالق بخلاق نثار.

۳۱) رسول الموت، الولادة:

هر که شود واقف کار عظیم  
دوست درین خانه فانی مقام  
چاره خود سازد از آن بیشتر  
زادنت از مرگ رساند خبر.

۳۲) زوایا الدنيا مشحونة بالرزایا:

شاه ازل کشور دنیای دون  
عیش در آن امر محال آمده  
کلزده پر از لشکر رنج و الم  
شادیش آمیخته با زهر غم.

۳۳) زیارة الضعفاء من التواضع:

صاحب دولت بزیارت اگر  
نزد خداوند خرد در جهان  
بر در مسکین ضعیفی رود  
بعضی از انواع تواضع بود.

(۳۴) سيرة المرء تنبئني من سره:

شاه دلست و همه اعضا سپاه  
می شود از خصالت مردم پدید

از سپه اظهار شود عزم شاه  
آنچه کند دل بنهانی نگاه.

(۳۵) سمو المرء في التواضع:

ای متکبر، نشوی سر بلند  
جان من اندر دو جهان میشود

چند کنی گوش به بیهوده چند  
رتبه مردم ز تواضع، بلند.

(۳۶) سلاح الضعفاء الشكايه:

ریبه که ستم کند بر ضعیف [ ]  
نیزه و تیر و تبر ناتوان

یاور او چون نبود هیچکس  
بردن غم پیش کسان است و بس.

(۳۷) سلامة الانسان في حفظ اللسان:

گر طلبی گوشه امن و امان  
شاپرک ار خاموشی ازو گسست

بسته صفت بسته دهن باش و بس  
بلبل گویا شده اندر قفس.

(۳۸) شر الناس من تقيه الناس:

خلق میازار و ترس از خدا  
بدتر مردم بود اندر جهان

نیکی خویش از طلبی جاودان  
آنکه بترسند ازو مردمان.

(۳۹) صدق المرء نجاه:

آنکه بصدق دل و گفتار راست  
می شود اندر دو جهان رستگار

هست قرین روز و شب از عام و خاص  
می شود از ظلمت کذبش خلاص.

(۴۰) صمت الجاهل ستره:

صورت انسان چو بهائم سیر  
زیر زبانت نهان عیب جهل

ساخته حق زینت آن خامشی است  
پرده نادان به جهان خامشی است.



(۴۱) ضرب اللسان أوجع من ضرب السنان:

بر بدن از نیزه رسد زخم و درد  
از الم درد کـــه بر تن رسد

(۴۲) من طال حزنه طال رجاءه:

هر که درین وادی نـاپایدار  
بر دل غمـدیده او بیشکی

(۴۳) عسر الامر مقدّمة اليسر:

کار چو دشوار شود، عاقلان  
زانکه درین کشور دیر و درنگ

(۴۴) فوت الحاجة أهون من طلبها إلي غير أهلها:

در گذر از حاجت، آسان ترست  
نیست مناسب بتو ای جان من

(۴۵) فخر المرء بفضله أولي من فخره بأصله:

با هنر و فضل بزرگی مرد  
صد ره از آن فخر که مردم کنند

(۴۶) فرع الشيء يخبر عن أصله:

چون ز بُنی شاخ هویدا شود  
با نظر عقل ز مرآت دهر

(۴۷) فرقة الاخوان خرقة الجنان:

تا بجهان رسم غم انداختند  
دوری دیدار برادر بدهر

دل شود آزرده ز تیغ سخن  
درد دل افزون بود ای جان [من].

رشته امید وی آمد دراز  
شد به هر آزی در اندوه باز.

در پیش آسانی خود بنگرند  
شادی و غم در پی یکدیگرند.

گر طلب افتد سوی نا اهل آن  
گـامی ازین روی خان.[؟]

انساب و اولی بود اندر جهان  
با نسب و اصل خود اندر جهان.

می دهاند البته از آن بن خبر  
حسن نما صنعت صانع نگر.

خنجر الماس فـراق آختند  
آتش سوزنده دل ساختند.

(۴۸) قول المرء تحييز عمًا في أصله:

هر چه که در اصل بنی آدم است  
بیشک از آن می‌دهد ای جان من

(۴۹) کمال الجود الاعتذار منه:

چيست کمالیت جود ای عزیز  
چون تو جوانمردی و احسان کنی

(۵۰) لكل غم فرح و لكل داء دواء:

هست در این گلشن دهر ای عزیز  
زانکه ازین حُقّه مینا دهند

(۵۱) للحسود لیس راحة:

در بدن حاسد و بدخواه خلق  
نیست گه‌هی صحبت و آسایشی

(۵۲) لكل عداوة مصلحة إلا عداوة الحسود:

صلح بهر دشمنی ای می‌توان  
دشمنی‌شان ز عطای خداست

(۵۳) لئن قولك، تحبّ:

نرم شو ای دوست بگفتار خویش  
ور سخن سخت کنی پیشه‌ات

(۵۴) ما ندم من سکت:

پیشه آنکس که شده خاموشی  
بذر جهان زیر زبان راز خویش

در دو دارین پشیمان نشد

جهل وی، اظهار بخلقان نشد.[؟]

۵۵) مجلس العلم روضة الجنة:

صحبت جهال بکلی بهشت  
مجلس علم است مقام بهشت.

هر که نمی از یم دانش چشید  
زانکه درین دیر فنا گفته اند

۵۶) من کثر کلامه، کثر ملامه:

نیز ملامت شده بـاران برو  
زیر فلک کم سخنی ساز خو.

آدمی ای کامده بسیارگو  
ور تو بجویی ز ملامت رها

۵۷) وضع الاحسان في غير موضعه ظلم:

کو نشده لایق آن از خدا  
زبر شود در دهن اژدها.

ظلم بود نیکی تو با کسی  
زانکه ز باران بچمن گل دمد

۵۸) والاک من لا یعادیک:

می شمر از جمله احسان شان  
هر که نشد دشمنت اندر جهان.

چون تو نبینی ز خلایق زیان  
هست بلاریب و شکی با تو دوست

۵۹) واساک من تغافل عنک:

بر تو هر آنکس که نشد خورده گیر  
شمع محبت زمیان پرده گیر.

هست موافق بتو در دوستی  
وانکه شد از هر سخنت نکته چین

۶۰) همة المرء قیمته:

صورت انسان چه نکو ساختند  
همت او قیمت او ساختند.

وعده قیمت چو بر انداختند  
بر سر بازار جهان مـرد را

۶۱) ملك الحریص لا یعلم:

رفت بگرداب هلاکت فرو  
غرق بدریا شد و غافل ازو.

هر که بر آمد بر امواج حرص  
در چّه خواریست، نمیداندش

۶۲) هیهات من نصيحة العدو:

قطع کنی نیکی دشمن امید  
هست چو در اصل گلیمی سیاه

۶۳) یامن الخائف إذا وصل ما خافه:

خاطر ترسان تو تسکین شود  
محو شود ترس بشغلی زدل

۶۴) بعمل النمام في الساعة فتنه أشهر:

تا بآبد، روی سخن چین نیافت  
فتنه بماه‌ی ز کسی بر نخاست

۶۵) الغني في العربة وطنه و الفقير في الوطن غريبة:

هست غنی را وطن اندر سفر  
لیک فقیه از ره درماندگی  
در پی دولت که بدو هست یار  
در وطن خویش غریب است و خوار.